

## یاد بگیرید که مزامیر را دوست داشته باشید درس ۷، مزمور ۷۷: سؤال‌های زمانِ غم و اندوه رابط گادفری

تا اینجا، اول از همه مروری بر موضوعات کلی درباره‌ی روش‌های مطالعه‌ی مزامیر داشتیم و بعد به یه سری از مزامیر از کتاب ۱ و ۲ در کتاب مزامیر پرداختیم. در کتاب ۱ به «اعتماد پادشاه به مراقبت خدا» پرداختیم. مزامیری رو بررسی کردیم که معمولاً نسبتاً شخصی هستند و با تشویش شروع می‌شن و با اعتماد به خدا به نقطه‌ی اوج می‌رسن.

کتاب ۲، به نظر من، بیشتر مربوط به جماعته، بیشتر به ملکوت توجه می‌کنه و من اسمش رو کتاب «تعهد پادشاه نسبت به ملکوت خدا» گذاشتم. پس بیشتر، ملکوت رو بررسی می‌کنیم و کمتر، مسائل شخصی رو، اما وقتی به این مزامیر نگاه می‌کنید، تفاوت خیلی کمی دارند. تشابهات زیادی وجود داره.

اما وقتی به کتاب سوم می‌رسیم، کتابی که امروز بهش می‌پردازیم و شامل مزامیر ۷۳-۸۹ هست، ما به کتاب نسبتاً متفاوتی در کتاب مزامیر می‌رسیم. من اسم این کتاب رو «بحران پادشاه نسبت به وعده‌های خدا» گذاشتم. تعدادی از مزامیر در کتاب سوم، مزامیری هستند که بحران عاطفی شدید قوم خدا رو منعکس می‌کنند. مزمور ۷۴، انعکاسی از نابودی معبد و سوگواری عظیم به خاطر از دست دادن معبد خداست. مزمور ۷۳، مزمور تشویش بسیار شخصی هست. مزمور ۸۰، همون‌طور که قبلاً گفتم، شاید ناخوشایندترین مزمور در کل کتاب مزامیره؛ مزمور تنهایی فردی و حس ترک شدن.

این می‌گه، «تاریکی، تنها هم‌نشین من است». این دیدگاه نسبتاً ناخوشایندی نسبت به زندگی هست. بعد مزمور ۸۹ به نقطه‌ی اوج می‌رسه و کتاب سوم رو با حرف‌های مشخص درباره‌ی حس از دست دادن وفاداری خدا خاتمه می‌ده. بخش اول مزمور ۸۹ می‌گه، «خدا وعده داده که پسر داود بر تخت داود خواهد نشست»؛ نیمه‌ی دوم این مزمور می‌گه، «اما پسر داود بر تخت داود ننشسته»؛ پس چه خبره؟ پس این کتاب، سؤالات سختی رو می‌پرسه و می‌خوام تمرکز من بر این باشه که به‌طور عمیق‌تر این حس بحران رو بررسی کنیم؛ با نگاهی به مزمور ۷۷ که یه مزمور دیگه درباره‌ی تشویش عمیقه، اما در این مزمور، مزمورنویس در میان مشکلاتش، تسلی و دلگرمی پیدا می‌کنه.

آیه‌ی ۲ از مزمور ۷۷، این احساس مزمورنویس رو منعکس می‌کنه که او در روز تنگی صحبت می‌کنه. «روز تنگی»، عبارتی هست که در واقع، به‌دفعات در سراسر کتاب مزامیر دیده می‌شه و گاهی اوقات، روز تنگی، نشون‌دهنده‌ی مشکل بسیار خاصی هست که مزمورنویس در موردش صحبت می‌کنه.

در موارد دیگه، روز تنگی، کلی تره و اینجا هم همین طوره. دقیقاً به ما نمی گه روز تنگی چیه، اما یه مشکل بزرگی هست. این مشکل کوچیکی نیست؛ مشکل بزرگی هست. شاید کمی جلوتر، در آیه ۲، یه راهنمایی برای ما باشه. آیه ۲ می گه، «در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت.» شاید این اشاره به یعقوب باشه که خبر مرگ یوسف رو شنید و گفت تسلی نمی پذیرفت.

پس روز تنگی می تونه به خاطر مرگ عزیزان باشه، اما می تونه چیز دیگه ای هم باشه. بهر حال، این خیلی سخته. این اولین چیزی هست که می خوام در نظر بگیریم. قبلاً گفتم یکی از جذابیت های کتاب مزامیر، صداقت عاطفی اونه. وانمود نمی کنه که خوبه؛ مزورنویس وانمود نمی کنه که حالش خوبه و ما اینجا اینو حس می کنیم. این روز تنگی هست، پس آیه ۱ می گه، «آواز من به سوی خداست و فریاد می کنم. آواز من به سوی خداست گوش خود را به من فرا خواهد گرفت. در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت.» دوباره، جالبه که بارها در سراسر کتاب مزامیر، موضوع تعمق در شب، بیدار بودن در تخت، آشفتگی، دعا، فریاد برآوردن نزد خدا دیده می شه. من هرچی پیرتر می شم، بیشتر به ارزش این فلاکت شبانه پی می برم؛ اینجا دوباره می بینیم که او بی خوابه. به خاطر این مشکل نمی تونه بخوابه.

آیه ۳، «خدا را یاد می کنم و پریشان می شوم. تفکر می نمایم و روح من متحیر می گردد.» پس اینجا تصویر کسی رو داریم که بی خوابه، تسلی نمی گیره، افکارش مُشوْشه. آیه ۴، «چشمانم را بیدار می داشتی»، دوباره موضوع بی خوابی هست؛ «بی تاب می شدم و سخن نمی توانستم گفت.» این حس عمیق، ارتباط عمیق رو درباره ی عمق این مشکل، عمق اندوه و اضطراب داریم. بعد در آیه ۵ اشاره می کنه که نهایتاً می تونه کمی تسلی بگیره، اگرچه الآن اتفاق نیفته. او می گه، «درباره ایام قدیم تفکر کرده ام. درباره سال های زمان های سلف.» او گفت، آیه ۶: «سرود شبانه خود را به خاطر می آورم و در دل خود تفکر می کنم.» پس ذهنش رو به وفاداری خداوند برمی گردونه. بعداً در این مزمور به این موضوع برمی گرده، اما قبل از اون می گه، «روح من تفتیش نموده است»، اما این چه چیزی رو به همراه داشت؟ یه مجموعه ی کامل از سؤالات سخت و فراموش نشدنی رو به همراه داشت.

آیه ۷: «مگر خدا تا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد. آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدالابد؟ آیا خدا رأفت را فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟» این ها سؤالات افراطی هستند، این طور نیست؟ این سؤالات در احساس ترک شدن کامل از جانب خداوند، داوری توسط خداوند، فراموش شدن توسط خداوند، تنبیه شدن از جانب خداوند خلاصه می شه. بهر حال، او کاملاً احساس تنهایی می کنه.

یکی از چیزهایی که در طول سال‌ها منو کنجکاو کرده، تعداد سؤالات در مزامیره. یکبار سعی کردم اون‌ها رو بشمرم، اما در عبری علامت سؤال ندارند، پس گاهی در موردشون مطمئن نیستید، اما نهایتاً ۱۷۰ سؤال در مزامیر مطرح شده. این خیلی زیاده.

به نظرم، گاهی به ما گفتند اگه واقعاً شخص روحانی‌ای هستیم، نباید پرسیم: «چرا؟» من نهایتاً متوجه شدم که چرا این توصیه رو کردند. خادمان این توصیه رو می‌کنند، چون خودشون دلیلش رو نمی‌دونند. پس نمی‌خوان دچار مشکل بشن. نمی‌خوان ناتوانی‌شون رو بپذیرند؛ اما کتاب مزامیر، پُر از چراهاست؛ سؤال‌های دیگه هم هست. نه اینکه کتاب مزامیر، بیشتر از خادمان می‌تونه قطعاً در هر شرایطی، دقیقاً بگه چرا این اتفاق افتاده؛ اما کتاب مزامیر می‌گه، «اشکالی نداره که سؤال کنید. اشکالی نداره که تعجب کنید. اشکالی نداره که با خدا صادق باشید.» به نظرم این بخشی از ویژگی آزادی‌بخش کتاب مزامیره که ما به لحاظ عاطفی و در دعا نباید وانمود کنیم که حال متفاوتی داریم.

وقتی احساس بدبختی می‌کنیم، می‌تونیم بگیم احساس بدبختی می‌کنیم. وقتی گناه کاریم، می‌تونیم بگیم گناه کاریم. وقتی احساس می‌کنیم که ترک شدیم، می‌تونیم بگیم احساس می‌کنیم که ترک شدیم. به نظرم بخشی از الگوی کتاب مقدس اینه که خدا هرگز با قومش که صادقانه به حضورش می‌رن، مخالفت نمی‌کنه. حالا باید هدفمون این باشه که با ایمان به نزدش بریم؛ یعنی وقتی نزد خدا می‌ریم، حداقل به خاطر اینه که کمی ایمان داریم. اگه اصلاً ایمان نداشتیم، نزد خدا نمی‌رفتیم.

می‌دونید، کلون همیشه می‌گه، «باید خشمتون رو کنترل کنید» و این تا حدودی درسته، اما آیات زیادی به ما اجازه می‌دن که عصبانی باشیم. به نظرم، به خاطر همین این آیات به ما داده شده که بتونیم با صداقت و سؤالات نزد خدا بریم. برای من جالبه که مکرراً؛ خُب، مکرراً، یه اصطلاح نسبی هست؛ به‌دفعات در کتاب مزامیر به خروج ۱۷، به اسرائیل در رفیدیم اشاره شده؛ این داستان یادتونه یا شاید یادتون نیست؛ اما این بخش مهمی در تاریخ اسرائیل که اسرائیل به موسی شکایت می‌کنه و می‌پُرسه، «چرا ما رو به بیابون آوردی که بمیریم؟ چرا در مصر نموندیم؟ حداقل در مصر غذا داشتیم.»

بعداً اسم اونجا رو «مسه و مریبه» گذاشتند، «محل ناله و شکایت.» شاید بگید، «خُب، آیا مزامیر با همه‌ی این سؤالات، ناله و شکایت رو تشویق نمی‌کنه؟» آیا واقعاً مرتکب گناهی می‌شید که در رفیدیم دیدید؟ جوابش «نه» هست، چون وقتی داستان خروج ۱۷ رو با دقت می‌خونید، متوجه می‌شید که توهین واقعی اسرائیل در اونجا این بود که دعا نمی‌کردند. اون‌ها بین خودشون غُرغر می‌کردند. می‌تونید بگید پشت سر خدا شکایت می‌کردند.

موضوع اصلی شکایتشون چی بود؟ «آیا خدا با ماست یا نیست؟» این بی‌ایمانی کامل بود. این ترک شدن از جانب خدا بود. به همین دلیل این در کتاب مقدس نشونه‌ی واکنش نادرست قوم خداست. در مزمو ۹۵ بهش اشاره شده، در عبرانیان ۳ و ۴ اشاره شده، پس این واقعاً نمونه‌ی اصلی واکنشی هست که نباید داشته باشیم، اینکه سعی کنید بین خودتون، پشت سر خدا غُرغر

کنید؛ اما اگر نزد خدا برید، اگر به درستی نزد خدا برید، اگر صادقانه نزد خدا برید، اگر صادقانه، با ایمان نزد خدا برید، می‌تونید حرف واقعی دلتون رو بهش بگید. مزامیر بارها اینو تکرار می‌کنه و به نظرم این باید ما رو خیلی تشویق کنه. گاهی، این واقعاً ناخوشاینده. اینجا مزمنونویس چه احساسی داره؟ «مگر خدا تا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد؟» او احساس می‌کنه چنین اتفاقی براش افتاده و در موردش سؤال می‌کنه.

حالا البته که این سؤالات بدیهی هستند و جوابشون به نوعی در خود سؤاله. من گمان می‌کنم که حتی وقتی مزمنونویس این سؤال‌ها رو می‌پرسه، به نوعی جوابش رو می‌دونه. جوابی که می‌دونه، «نه» هست. او تا ابد ترک نخواهد کرد. بهر حال، او چنین احساسی داره. «آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟» حالا ما مکث نکردیم؛ ما بارها کلمه‌ی «محبت پابرجا» رو در کتاب مزامیر شنیدیم. کلمه‌ی عبری اون، «خسد» هست و این یکی از کلمات عبری هست که ارزش یادگیری رو داره.

همه‌ی اون‌ها ارزش یادگیری رو دارند، اما به سختی می‌شه «خسد» رو به انگلیسی ترجمه کرد. در نسخه‌ی کینگ جیمز، معمولاً «رحمت» ترجمه شده، پس این طوری می‌گه، «آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟» این معمولاً در عهد جدید یونانی، «رحمت» ترجمه شده. من گاهی اوقات اونو «محبت عهد» ترجمه می‌کنم، وفاداری عهد.

این محبت و رحمت؛ اما مشخصاً برای قوم خدا و با توجه به عهد موعود خدا که انجام می‌شه. پس مثل اینه که بگید، «آیا محبت شکست‌ناپذیر او شکست خورده؟» البته که به طور غیرصریح، در این سؤال، جواب رو می‌بینیم، «نه، محبت شکست‌ناپذیر نمی‌تونه شکست بخوره.» اما او چنین احساسی داره. وفاداری عهد و محبت خداوند رو احساس نمی‌کنه.

«قول او باطل گردیده تا ابدالابد؟» می‌بینید، این یکی از محزون‌ترین لحظات تجربه‌ی روحانی هست، این طور نیست؟ وقتی نمی‌دونید که وعده‌های خدا واقعاً قابل اعتمادده. داشتن وعده‌ها خیلی شگفت‌انگیزه، اما فقط زمانی شگفت‌انگیزه که به این وعده‌ها عمل بشه. من می‌تونم به همه‌ی شما قول بدم که در پایان این درس، یک میلیون دلار به شما بدم، اما وعده، زمانی ارزش داره که بهش عمل بشه؛ می‌خوام مطمئن باشید که من این کار رو نمی‌کنم؛ اما وعده‌های خدا این طوری نیستند، می‌دونید؟ وعده‌های خدا همیشه قابل اعتمادند، پس او احساس سردرگمی می‌کنه: «آیا خدا رأفت را فراموش کرده؟ و رحمت‌های خود را در غضب مسدود ساخته است؟»

حالا می‌دونیم که مزمنونویس گناه‌کاره، اما به نظر نمی‌رسه در این مزمنون، گناه خاصی در نظرش باشه. پس به نظرم، درباره‌ی احساس تقصیر کلی و متغیرش صحبت می‌کنه که همه‌ی ما می‌تونیم اینو احساس کنیم. من رنج می‌کشم، پس نمی‌دونم: «آیا به خاطر تقصیری که آرزو خبر ندارم، رنج می‌کشم؟ آیا خدا از من انتقام می‌گیره و من حتی دلیلش رو نمی‌دونم؟» اینجا این اتفاق میفته.

پس این‌ها سوالاتی هستند که قوم خدا در روزهای تنگی و لحظات وحشتناک تجربه می‌کنند و تعجب می‌کنند و نمی‌دانند چه واکنشی نشون بدن. پس مزمورنویس در این حالت حزن و اندوه چی کار می‌کنه؟ در آیه‌ی ۱۰ می‌گه، «پس گفتم این ضعف من است. زهی سال‌های دست راست حضرت اعلیٰ! کارهای خداوند را ذکر خواهیم نمود زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است به یاد خواهیم آورد.» جالبه که آیه‌ی ۱۱، وسط این مزموره؛ بنابراین، همون‌طور که دیدیم، می‌تونه اصل مطلب، اصل مفهوم این مزمور باشه.

در واقع، این الگو رو در تعدادی از مزامیر می‌بینیم. وقتی قوم خدا واقعاً مشووش هستند، باید چی کار کنند؟ خُب، دعا، یکی از کارهایی هست که باید انجام بدن و مزمورنویس دعا می‌کنه. این به دعاست، اما کتاب مزامیر می‌گه وقتی شرایط کنونی خیلی بده و درباره‌ی مراقبت و محبت خدا سؤال دارید، به گذشته فکر کنید. به یاد بیارید که او در گذشته چی کار کرد.

یادآوری، به یاد آوردن، تعمق بر کاری که در گذشته کرده، کمک می‌کنه که مطمئن بشید او الآن هم شما رو ترک نمی‌کنه. این به توصیه‌ی روحانی شگفت‌انگیزه. این در کتاب مزامیر توسعه یافته و می‌دونید، شما متوجه می‌شید که در آیه‌ی ۵ می‌گه، «درباره ایام قدیم تفکر کرده‌ام. درباره سال‌های زمان‌های سلف.»

شاید اینجا به تفکر خیلی شخصی داره. این یکی از راه‌های تعمق در وفاداری خداست. می‌تونیم شخصاً به وفاداری‌اش در گذشته فکر کنیم، تجربیاتی که از نیکویی و رحمت و مراقبتش در زندگی فردی‌مون داشتیم. اما اینجا؛ چنانکه غالباً در کتاب مزامیر می‌بینیم؛ به وفاداری عظیم خدا به قومش و در عمل نجات‌بخش عظیمش فکر می‌کنه. پس در عهدعتیق، البته که این، بیش از هر چیز، رهایی از مصر بود. این نشونه‌ی عظیم رحمت نجات‌بخش خدا و قدرت اوست. اون‌ها در مصر، برده بودند و خدا با دست قدرتمندش اون‌ها رو بیرون آورد و آزادشون کرد. اون‌ها رو به سرزمین وعده بُرد. این رهایی عظیمی هست که بارها آژشون خواسته‌شده که بهش نگاه کنند. آیا خدا قدرتمنده؟ بله، او فرعون رو شکست داد.

بله، دریای سرخ رو باز کرد. آیا خدا مهربون و وفاداره؟ بله، او در طول این قرن‌ها، اسرائیل رو در مصر به یاد آورد و حالا اون‌ها رو بیرون آورده. او خدای نجات‌دهنده‌اس. خدایی که به یاد میاره. وقتی به گذشته نگاه می‌کنند، این چیزها رو به یاد میارن. پس جالبه که در آیه‌ی ۱۳ با سؤال جدیدی مواجه می‌شیم، «ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟» حالا این سؤال از روی شک نیست، بلکه سؤال مملو از ایمانه. خیلی شبیه به حرف اسرائیل، موقع عبور از دریای سرخه، «کیست خدایی مثل خدای ما؟»

بخشی از رهایی از مصر، مربوط به شکست خدایان مصری هست. مصری‌ها اون قدر خدا داشتند که نمی‌تونستید اسمشون رو به یاد بیارید. فرعون، خودش یه خدای زنده بود؛ اما خدای ما، همه‌ی خدایان مصری، از جمله فرعون رو شکست داد. در واقع، فرعون در دریای سرخ غرق شد. پس اینجا نمونه‌ی رهایی رو داریم و عهدعتیق در بسیاری از قسمت‌ها و در سراسر کتاب مزامیر

به اون مراجعه می‌کنه. در آیه‌ی ۱۵، می‌بینیم که از این تجلیل می‌کنه: «قوم خود را به بازوی خویش رهنیده‌ای یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را.»

بعد در ادامه بر این تعمق می‌کنه، اما به‌طور نسبتاً منحصربه‌فردی بر اون تعمق می‌کنه. من همیشه فراموش می‌کنم که آیا می‌تونید «منحصربه‌فرد» رو تعدیل کنید؟ آیا منحصربه‌فرد، همیشه باید کاملاً بدون تعدیل باشه؟ می‌دونم که نمی‌تونید اونو با یه صفت تعدیل کنید. آیا می‌تونید با یه قید تعدیل کنید؟ به‌هرحال، باشه، به نظرم، این منحصربه‌فرد، چون اولاً، تعمق بر پیروزی و قدرت نیست، بلکه بر تاریکی این لحظه‌آس، که البته دقیقاً برای کسی که در لحظه‌ی تاریک زندگی‌اش هست، به‌نوعی تشویق‌کننده‌آس.

وقتی به لحظات تاریک دیگه مراجعه می‌کنیم، اون‌ها شکست نبودند، بلکه پیروزی بودند. اینو در آیه‌ی ۱۶ و ۱۷ می‌بینیم. «آب‌ها تو را دید، ای خدا آب‌ها تو را دیده، متزلزل شد. لجه‌ها نیز سخت مضطرب گردید. ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.»

صدای رعد تو در گردباد بود و برق‌ها ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید.» حالا یه لحظه فکرش رو بکنید. احتمالاً با کمک سیسل بی. دمیل فکر می‌کنیم که آب‌ها کنار رفت و اسرائیل عبور کرد و این پیروزی عظیمی بود، اما به نظرم، دمیل در پس‌زمینه، رعدوبرق رو هم داره؛ اما برای اسرائیل که در کنار دریای سرخ ایستاده بودند، این رعدوبرق، واقعاً در پس‌زمینه نبود. رعد در اطرافشون دیده می‌شد. زمین زیر پاشون می‌لرزید. بارون می‌بارید. باد می‌چرخید و آیا نباید یه لحظه تعجب می‌کردند، «این مرگه یا رهایی؟» می‌دونید، اینجا واقعاً چه خبره؟

بعد در آیه‌ی ۱۹، «طریق تو در دریاست و راه‌های تو در آب‌های فراوان و آثار تو را نتوان دانست.» من این عبارت رو دوست دارم: «آثار تو را نتوان دانست.» راهی که باز شد، تو اونو باز کردی، تو ما رو هدایت کردی، اما ما تو رو ندیدیم. ما تو رو ندیدیم. حالا در خیلی از جاهای دیگه، تأکید بر اینه که خدا اون‌ها رو با ستون آتش و ستون ابر هدایت کرد.

آیا ستون بعدی واقعاً این بود؟ اما اینجا بر چیزی تأکید می‌کنه که اون‌ها ندیدند. می‌دونید، خیلی عالی‌ه که چیزهایی رو ببینید، اما گاهی دوست دارید چیزهای بیشتری رو ببینید. اینجا بر روی این تأکید می‌کنه. «چرا نتونستیم خدا رو ببینیم؟ چرا نتونستیم خدا رو ببینیم؟ اما ما ندیدیم. او ما رو هدایت کرد، اما ما نتونستیم جای پاهای او رو ببینیم.»

جای پای خدا روی شن‌ها نبود. ما فقط باید راه می‌رفتیم.» می‌بینید چطور در روزهای تنگی، این تسلّی به طریق‌های مختلف به قوم داده می‌شه؟ خدا با شماست. خدا راه رو باز می‌کنه، اما شاید نتونید جای پای او رو ببینید. بعد این طوری تموم می‌شه: «قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به‌دست موسی و هارون.» جای پای خدا دیده نمی‌شد، اما خادمان خدا اونجا بودند که کمک کنند، رهبری کنند، راهنمایی کنند. این جان‌محزون رو به‌جایی هدایت می‌کنه که کمک بگیره، تشویق و تقویت بشه.

وقتی به مزامیر نگاه می‌کنید، یکی از کارهای خوبی که می‌تونید انجام بدید، اینه که به کلمات تکراری نگاه کنید. گاهی، کلمات خیلی عادی هستند. آیه‌ی ۲، «در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت.» می‌تونید ببینید که او دستش رو در دعا بلند می‌کنه و از خداوند می‌خواد که دستش رو بگیره.

بعد در آیه‌ی ۱۰ می‌خونیم: «پس گفتم این ضعف من است. زهی سال‌های دست راست حضرت اعلیٰ!» پس او دستش رو بلند می‌کنه، می‌خواد دست خدا رو بگیره، به یاد میاره که دست خدا به طرفش دراز شد و او رو در گذشته برکت داد. بعد با آیه‌ی ۲۰ خاتمه می‌دیم: «قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.» پس شاید دست خدا اونجا نبود. شاید او دست خدا رو ندیده بود یا دست خدا رو احساس نکرده بود، اما خدا از طریق موسی و هارون، دستش رو گرفت و این تصویری از خداست که با قومش؛ اما همیشه قابل‌رؤیت نیست، همیشه با پاسخ واضح به همه‌ی سوالات نیست، بلکه از طریق دست کسانی که منصوب شدند تا قومش رو رهبری کنند.

پس این واقعاً یه مزمور شگفت‌انگیزه؛ از این لحاظ که عمق درد رو بیان می‌کنه، اما راه پیش‌روی رو هم نشون می‌ده. با این کلام تموم نمی‌شه که: «و من در نهایت احساس کاملاً خوبی داشتم.» نه، بلکه دستی داشتم که اونو بگیرم و این به من یادآوری کرد که خدا هم دستم رو گرفته. پس در خاتمه، به نظرم این باید همه‌ی ما رو در روز تنگی تشویق کنه؛ اینکه اگرچه نمی‌تونیم ببینیم یا همیشه احساس نمی‌کنیم، اما خدا دستمون رو گرفته. متشکرم.